بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا وَ حبیبَ الهنا أَبِو ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد (اللهم صل عَلی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) و صل الله علیه و علی آله  الطاهرین، سیما بقیة الله الاعظم مولانا الحجت ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین.

السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏.

اعوذُ بِاللهِ مِنَ الشّیطانِ الرّجیم

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ .» [[1]](#footnote-1)

آیه صد و چهل و هشت از سوره مبارکه انعام، قبلاً عرض شده است که ما در بحثی که داریم راجع به توضیح آیات شریفه قرآن کریم سوره­ای در نظر می­گیریم، اما ملتزم نیستیم که تمام آیات اون سوره از اول تا به آخر، یکی بعد از دیگری بدون استثناء مورد بحث واقع شود. نه این التزام نداشته­ایم بلکه بنا بر این بود که منتخب برحَسَب توانایی و استعداد خود گوینده در برداشتِ مطالب از آیات و هم قدرت تبیین و تفهیم اون مطالب به آقایان حضّار محترم با در نظر گرفتن تناسب مجلس و افکار و روحیات اکثریت حضار با توجه به این مطالب، آیاتی به طور انتخاب مورد بحث قرار می­گیره که جوری نباشد که ملال­انگیز باشه. چون ممکنه بعضی آیات احتیاج دارد به مطالبی جنبی یا مقدمه­ای که چه بسا برای اکثریت مردم قابل استفاده در خورشان در خور فکرها و فهم­ها نباشد و ملال­انگیز باشد. از این نظر از آیه صد و سی وشش سوره انعام تا آیه صد و چهل و هفت در میان می­گذاریم براساس همین مبنا و آیه صد و چهل و هشت امروز که تلاوت شد همین آیه فعلاً مورد بحثه با دو سه آیه بعدش که می­فرماید: « سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا ». در این آیه شریفه برای مشرکین دو ضلالت نشان می­دهد که این دو ضلالت مبتنی بر یک عقیده فاسد و اون عقیده فاسد را تخطئه می­کند خداوند حکیم، و آن را ضلالت که مشرکین دارند یکی ضلالت شرک و دیگر ضلالت تشریع یعنی جعل احکام از پیش خودشون روی عناوین خودساخته، عناوینی خود بسازند و احکامی هم خودشان بعنوان عناوین بیاورند این تشریعه؛ این حرام است و این یک ضلالت، یکی هم شرک. این دو ضلالت مبتنی بر عقیده فاسد که تفکر جبری‌ست که حالا بعد عرض می­شود. اما مساله شرک، مشرکین که شرک دارند قبلاً هم به تناسب بحث­ها عرض شده که شرک آنها شرک در خالقیت نیست بت­پرست­ها در خالقیت مشرک نیستند یعنی غیر خدا را خالق نمی­دانند، معبود خودشان را خالق نمی­دانند، بلکه خالق را معتقدند که ذات اقدس الله است. حالا به هر اسمی، اسم بگذارند به هر حال آفریدگار عالم غیر اونیست که آنها می­پرستند. خودشان معتقدند که قرآن هم فرمود که «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» [[2]](#footnote-2)یا در آیه « لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ » [[3]](#footnote-3). اگر از همین بت پرست­ها بپرسی که خالق آسمان­ها و زمین کیست؟ خواهند گفت: ذات اقدس الله که عزیز است و علیم است او خالق است. آنها شرکت در ربوبیت دارند نه شرک در خالقیت. یعنی بت­ها را ربّ می­دانند حالا یا بت غیرانسانی یا انسانی، فرق نمی­کند؛ اونها را ربّ می­دانند یعنی مدبر امور خودشون می­دانند، آنها را سرپرست خودشون می­دانند، که رزق ما، فقر و غنای ما، عزت و ذلت ما دست آنهاست. رب می­دانند و تمام درگیری انبیاء علیهم­السلام با طاغوت­های زمان هم روی همین ربوبیت است. رو خالقیت انبیاء با طاغوت­ها درگیری ندارند چون همه طاغوت­ها در هر زمانی خالق نمی­دانند خودشون رو که، مگر فرعون خودش را خالق می­دانست، یا نمرود مگه خودش رو خالق می­دانست نه هیچ طاغوتی در هیچ زمانی خودش رو خالق نمی­داند بلکه خودش رو ربّ می­داند می­گه من ربّ­ام یعنی من سرپرست شما هستم من مدبر امور شما هستم. فرعون که نمی­گفت من خالق شما هستم. خودش که احمق نبود که بگه من خالق خودم یا خالق مردم هستم یا مردم هم که دیوانه نبودند بگن این خالق ماست، معلومه. او می­گفت من ربّ­ام« أناَ رَبُّکُمْ الأعْلی »[[4]](#footnote-4) ربّ­ام یعنی همه نیازمندی­های شما را من برطرف می­کنم. می­گفت که خود قرآن دارد که

«وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ » [[5]](#footnote-5)«فرعون در ميان قوم خود ندا داد و گفت: اي قوم من! آيا حكومت مصر از آن من نيست، و اين نهرها تحت فرمان من جريان ندارد؟ آيا نمي‏بينيد؟!  »

مگه کورید شما نمی­بینید که من مَلِک­ام و این همه نهرها از زیر تخت من عبور می­کند یعنی کلید آب شما دست منه، من اگر آب ببندم به روی شما، شما از تشنگی می­میرید. نان شما دست منه، اگر من یک روز دستور بدهم نانواها ببندند شما از گرسنگی می­میرید. بنابراین آب شما دست من، نان شما دست من، تمام امور زندگی شما دست من، من ربّ شما هستم. چون ربّ­ام باید مطیع من باشید و لذا قانون، قانون منه. طاغوت­ها می­گفتند ما ربّ­ایم و قانون هم، قانون ماست، ما باید نظر بدهیم رای ما باید متَّبِع باشد و لذا آنها نمی­گفتند خالق­ایم می­گفتند ما ربّ­ایم و اله هم هستیم یعنی مطاع­ایم. چون اگر هم الوهیت ادعا می­کرد فرعون « يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي »[[6]](#footnote-6) غیر خود من، شما الهی ندارید مراد از اله یعنی مطاع نه اینکه حالا سجده برش بکنند من اله شما هستم نه اینکه در مقابل من سجده کنید در مقابل من مطیع من باشید چون اله یعنی معبود، مطاع دیگه، «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» [[7]](#footnote-7) در آنجا می­فرماید که آن کسی که هوای نفس خودش رو اله خود گرفته، خب معلومه کسی در مقابل هوای نفس سجده که نمی­کنه، اطاعت می­کند. دنبال دلبخواه‌اش می­رود هوا یعنی دلبخواه دیگه، اونچه دلم می­خواهد می­کنم. یعنی دلبخواه می­شود مطاع­اش، طاغوت­ها می­گفتند که ما ربّ­ایم و مطاع­ایم؛ باید از ما تبعیت کنید قانون ما باید در میان شما جریان پیدا کند مرادشان این بود و انبیاء هم مقابلشان می­ایستادند می­گفتند نه، شما ربّ نیستید و مطاع هم نیستید قانون شما، قانون بشری نیست. شما نمی­توانید برای مردم قانون معین کنید و مردم تبعیت از شما بکنند، خیر، شما ربّ نیستید و لذا اله هم نیستید یعنی مطاع نیستید. پس او می­گفت« أناَ رَبُّکُمْ الأعْلی»[[8]](#footnote-8) می‌گفت هر جا ربّی داره خانه­ها ربّی دارند هرکسی تو خانه خودش ربّی هست سرپرستی هست فلان موسسه ربّی دارد فلان اداره ربّی دارد من هم ربّ اعلی هستم یعنی بالا دست همه ربّ­ها من هستم هر کسی تو خانه­اش سرپرستی دارد باید تحت اراده من باشد تو فلان اداره تو فلان کارخانه سرپرستی دارد باید به اراده من باشد. پس «أناَ رَبُّکُمْ الأعْلی» که او می­گفت منظورش همین بود که من ربّ­ام و مدبر امور شما هستم همه نیازمندی­های شما را من برطرف می­کنم و اگر نخواهم هم همه شما را گرسنه نگه می­دارم، تشنه نگه می­دارم، پس قانون، قانون من و انبیاء می­گفتند نه جناب موسی علیه السلام می­گفت: نه،« رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»[[9]](#footnote-9) « گفت: پروردگار ما كسي است كه به هر موجودي آنچه را لازمه آفرينش او بود داده، سپس رهبريش كرده است. » او می­گفت خالق ربّه. تو که خالق نیستی، تو خودت معتقدی که خالق تو نیستی، اون کس که خالق است ربّ است «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» اونکس که آفریده است اونکس که این نظامات محَیِّرالعُقولِ عالم را به وجود آورده اونی که «سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَر»[[10]](#footnote-10) او خالق است و همون ربّ است اونکه می­سازد او دارد تدبیر می­کند و همو باید مطاع باشد خالق اوست، ربّ هم اوست، اله هم اوست، یعنی مطاع اوست. «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ» منطق انبیاء این بود دیگه إ«ِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ حثیث يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»[[11]](#footnote-11). «پروردگار شما خداوندي است كه آسمانها و زمين را در شش روز (شش دوران) آفريد، سپس به تدبير جهان هستي پرداخت، با (پرده تاريك) شب، روز را مي‏پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حركت است، و خورشيد و ماه و ستارگان را آفريد در حالي كه مسخر فرمان او هستند، آگاه باشيد كه آفرينش و تدبير (جهان) براي او (و به فرمان او) است. پر بركت (و زوالناپذير) است خداوندي كه پروردگار جهانيان است.»می­گفتند ربّ همان کسی است که خالق آسمانها و زمینه همون کسی‌ست که ماه و خورشید، ستارگان تحت تسخیر او هستند، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»[[12]](#footnote-12) اون کسی که هم خلق به دست اوست امر به دست اوست یعنی فرمان امر فرمان، قانون به دست همون کسی‌ست که خالقه، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی به حکم عقل همینه. عقل هم می­گه اون کسی که می­سازد، او خودش تنظیم می­کنه او بسازد و به دست شما بسپارد این که نیست .همان کسی که می­سازد او خودش تنظیم می­کند قانون معین می­کند طبق قانون اون عمل بشه. پس «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»« هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ »[[13]](#footnote-13) انبیاء می­گفتند آیا در این عالم خالقی غیر الله هست؟ ولی اونها می­گفتند نیست، بت­پرستان می­گفتند خالق اوست، «»کبوت، آیه61بر امور شما هستم، وکنم اون یکی گناههَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»[[14]](#footnote-14) آیا کسی جز الله هست که از آسمان و زمین بر شما روزی بریزد اونی که ابرها را می­آورد، اونی که باران از دامن ابر می­ریزد، اونی که خاک را به جنبش در می­آورد غذاها به شما می­رساند او کیه؟« هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» چون غیر او نیست  «لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»[[15]](#footnote-15) بنابراین الهی هم جزء او نیست چون خالق اوست ربّ هم اوست پس اله همان است. «  لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُون»َ[[16]](#footnote-16) ]نامفهوم[(14:40) منطق انبیاء با طاغوت­ها که بدانیم سر چی هست درگیری­شون، همیشه درگیری انبیاء و رجال آسمانی با طاغوت­های هر زمان سر ربوبیت بوده ربّه، ولی سر خالقیت نبوده، ربوبیت، کی ربّ است کی سرپرسته، کی می­میراند و زنده می­کند کی روزی می­دهد، کی فقر و غنا می­آورد، کی عزت و ذلت می­آورد، اون کسی خالقه. «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» اونها می­گفتند ربّ ماییم نمی­گفتند خالق ماییم می­گفتند ربّ ماییم و همه چیز دست ماست نیازمندی­های مردم به دست ما تامین می­شود، اختیار دست ماست نمرود هم می­گفت که « أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ »[[17]](#footnote-17)منظورش این بود من زنده می­کنم، من می­میرانم یعنی دو نفر که محکوم به مرگ­اند تو زندان­ من، من می­توانم یکی را بکشم، یکی را آزاد کنم اونی که آزاد کرده‌ام زنده­اش کرده­ام اونی که می­کشم پس من می­کشم پس من میراننده منم زنده­کننده منم. خب یک اشتباهی بود. اونی که حیات می­دهد کیه؟ اونی که در موقعی که عوامل مرگ پیش آمد او قبض روح می­کند کیه؟ بنابراین اونها می­گفتند ما ربّ­ایم چون ربّ­ایم قانون، قانون ماست و فرمان، فرمان ماست انبیاء می­گفتند نه شما رب نیستید ربّ خالق است و همان کس که خالق است ربّ است و همان کس که ربّ است او قانونگذار است و مطاع است قانون او باید انجام بشه پس این یک معنا که در شرک عرض شد که درگیری انبیاء علیهم السلام با مشرکین در همین مساله ربوبیته که آنها شرک در ربوبیت دارند. انبیاء می­خواهند آنها را از این اعتبار سخیف برگردانند و بگن نه خالق ربّ است و ربّ هم معبود است و مطاع است.

مساله دوم اینکه تشریعه. همان مشرکین برای خودشان حق تشریع هم قائل بودند می­گفتند ما خودمان حلال و حرام می­کنیم موضوعات را می­آوریم عنوان درست می­کنیم و حکم هم سرش می­آوریم دیگه. و لذا قرآن نقل می­کند در همین آیات قبل هم بود که حالا رد شدیم که چون قسمت عمده مضامینش نمی­شد ما مورد بحث قرار بدهیم رد شدیم در سوره مائده هم این آیه هست که « مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ »[[18]](#footnote-18) که اونجا نشان می­ده که عناوینی از پیش خود می­تراشیدند می­گفتند فلان گوسفند پنج بار که زاییده این دیگه عنوان بحیره‌[[19]](#footnote-19) به خود گرفته و دیگه خوردن گوشتش حرامه، تحریم می­کردند یا شتری که مثلاً دوازده شکم بچه آورده این دیگه سوار شدن برش حرامه و گوشتن خوردن گوشتش و شیرش حرامه. از این چیزها، عنوان‌ها خودشان می­ساختند و حکم تحریم سرش می­آوردند خدا هم تخطئه کرده نه« مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ»[[20]](#footnote-20) نه خدا این عناوین را نیاورده، خداوند نه عنوان بحیره­ای دارد نه عنوان سائبه‌ای دارد، نه عنوان وصیله دارد نه عنوان حام دارد « وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ  » [[21]](#footnote-21) انسان­های کافرند که به خدا دروغ می­بندند خدا نگفته این حرامه شما گفته­اید حرامه. پس تشریع هم یک ضلالتی بود که مشرکین به خود نسبت می­دادند و خداوند حکیم تخطئه کرده. پس این دو مطلب شرک و تشریع. انبیاء که می­گفتند این هر دو خطاست اون هم گفت: بسیار خب، حالا که شما می­فرمایید که خالق داریم و ما باید طبق گفته خالق عمل کنیم بسیار خوب، ما معتقدیم که خالق ما را مشرک آفریده ما اگر بت­پرستی می­کنیم برای اینه که او ما را اینجور ساخته، همان کسی که آفتاب را جوری ساخته است که نمی­تواند نور ندهد ساخته است، آتش را جوری که نتواند نسوزاند او ما را جوری ساخته که باید مشرک باشیمف نمی­توانیم مشرک نباشیم، ما را جوری ساخته که باید تشریع داشته باشیم، خودمان حکم حرام صادر بکنیم او ما را اینجور ساخته وقتی او ما را ساخته نمی­توانیم تخلف کنیم. خب این جبره، یعنی اون دو عقیده فاسد را شرکت و تشریع را مبتنی می­کردند برای عقیده فاسد که جبره. کما که این در خیلی از افکار هم پیش می­یاد گاهی پیش خودشان برای اینکه خودشان را مسئول ندانند و وجدان خودشان را راضی نگه دارند خدا ما را ساخته اینجور دیگه. خدا ما را اینجور ساخته است اگر گناه می­کنیم خدا خواسته ما گناهکار باشیم اینجور ساخته، اون یکی اگر مومن هست خدا او را مومن آفریده، اون یکی را کافر آفریده، این همین عقیده جبر فاسده که بسیاری از افراد خامی که هواپرستند دارند این را و این عقیده برای جبارهای عالم هم نافعه. اونا هم تقویت می­کردند همین عقیده را در زمان­های خودشان بنی­امیه و بنی­عباس تقویت می­کردند این عقیده جبری را، برای اینکه جبری که شد خواهند گفت خدا همین جور ساخته شما را دیگه، مرا ساخته است که تو سری زن باشم شما هم تو سری خور باشید. اصلاً خدا ساخته نمی­شود که شما برخلاف نظام عالم عمل کنی خالق ما را اینجور آفریده که جبار باشیم ظلام، شما را آفریده که همیشه پیش ما خاضع باشید و منظلم وستم کش باشید و این خودش جبریه که جبارها خوششان می­آید از این عقیده و تقویت می­کردند عقیده جبریه را. گنهکارها هم که خوششان می­آمد دیگه، ما گنهکاریم خدا همینجور ساخته ما را دیگه، باید طبق همون ساخته خدا حرکت کنیم و هر چه خواستیم بکنیم هرج و مرج و فساد. این عقیده جبریه، که هم گنهکارها ازش بهره می­برند و هم اینکه جبارها و ظلامهای عالم دیگه. خدا هم نقل می­کنه این عقیده­ها را، همین جا دارد که« سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» [[22]](#footnote-22) مشرکین می­گویند که اگر خدا می­خواست ما مشرک نباشیم مشرک نمی­شدیم ولی چون خدا خواسته مشرک باشیم شده­ایم. حالا ما که مشرک­ایم بت­پرستی می­کنیم از خودمان نیست خدا ما را اینجور ساخته اگر به فکر ما می­رسد که تحریم کنیم فلان مطلب را بگیم حرامه خدا اینجور ساخته ما را، از فکر ما می­جوشد. خدا عقرب را آفریده، نیشش نه از ره کین است اقتضای طبیعتش آن است. اونها هم می­گفتند و انسان را هم اینجور ساخته، انسان را خدا ساخته است به همین کیفیت باشه اون یکی ساخته مومن باشد ابوذر باشه اون یکی را ساخته، شمر باشد و ابوجهل باشه. این عقیده جبری‌ست که عرض شد که در اذهان خیلی افراد ساده و گاهی هم مغرور هوای نفس قرار می­گیره و جباران از این عقیده استفاده می­کنند، خب این یک اشتباه از کجا این نشات می­گیره؟ از اینکه مشیت خدا را نسبت به اعمال انسان مشیت مستقیم حساب می­کنند میگن که خداوند به این عمل ما، خواسته است این عمل انجام بشه از من، به طور مستقیم ، واسطه هم نمی­خوره، خودش خواسته من این کار را بکنم من اینکار را می­کنم. او مشیتش مطلقه قید ندارد همانطوریکه درباره عقرب مشیت او مستقیمه دیگه عقرب مشیتی ندارد او خواسته است که عقرب نیش بزند مثلاً. او خواسته است که آتش بسوزاند مشیتش مطلقه. درباره انسان اینجور نیست درباره انسان بر عمل انسان، مشیت خدا واسطه می­خوره یعنی خدا خواسته است که انسان با خواست خودش عمل انجام بدهد خواسته است که عقرب بدون خواست خودش نیش بزنه. ولی اینجا خواسته است که انسان با خواست خودش کار انجام بدهد و لذا مشیت خدا نسبت به اعمال انسان مستقیم نیست واسطه می­خورد، مطلق نیست قید می­خوره. می­گه من خواسته­ام که انسان این کار را انجام بدهد ولی با قید مشیت خودش، خودش بخواهد که این کار انجام بشه، خب فرقش همینه درباره عقرب نخواسته مشیت عقرب را اما درباره ما خواسته مشیت ما را، «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» [[23]](#footnote-23)که اونجا مشیت خدا تعلق می­گیره به مشیت ما یعنی او خواسته است که من با خواست خودم کار انجام بدهم و لذا اشتباهشان همینه خیال می­کنند که همانگونه­ای که خداوند مستقیماً مشیتش تعلق گرفته به جمادات نباتات حیوان‌ها یا در تکوین(24:37) انسان در خود انسان هم مشیت خدا در داخل وجودش مستقیمه، مطلقه، یعنی خدا خواسته است که فلان انسان، ریه دارد، کبد دارد، کلیه دارد، به خواست خودش هم مربوط نیست. وکه(24:53) خود انسان دخیل نیست خدا خواسته یکی قد بلند درآمده، یکی قد کوتاه در آمده، زشت در آمده، زیبا در آمده مثلاً، بله اینها دیگه، مشیت الهیه. در اعمال اینجور نیست در اعمال ما، مشیت او قیدش مشیت ماست. او خواسته است اگر من بخواهم انجام بشود اگر نخواهم انجام نشود. پس مشیت او الان به گفتن من تعلق گرفته دیگه او خواسته من حرف بزنم اما خواسته است من با مشیت خودم حرف بزنم نخواسته که مطلق، مشیت او برای حرف زدن من، مطلق نیست بلکه خواسته است که من با مشیت خودم حرف بزنم مستقیم نیست بلکه واسطه می­خورد، او خواسته که مشیت من واسطه باشد برای عمل من، عمل من با خواست او انجام می­شه ولی خواست او به واسطه خواست من، اینکار را انجام می­دهد پس خیلی فرق است میان عمل انسان و عمل سایر موجودات، سایر موجودات را خدا خواسته بی­مشیت­شان، کما اینکه کلیه و ریه و کبد ما را خواسته بی مشیت ما، مشیت ما تعلق نگرفته که من خودم قلب دار بسازم و کلیه دار بسازم او ساخته اما در عمل من اینجور نیست. در کاری که انجام می­دهم اینجا مشیت او تعلق گرفته که مشیت من در وسط باشد که این عمل انجام بشه. و لذا خلاف عقل هم هست که بگیم او گناهکار را خواسته گناه انجام بده بعد تو سرش بزنه که چرا کردی؟ خب عقلاً یک امر محالیه که حکیم گنهکار را بخواهد گناه انجام بدهد در عین حال عذابش کند که چرا انجام دادی! حجاج بن یوسف ثقفی می­دانیم که از امراء جبار تاریخه پس دیگه آدم خونخواری بوده و دشمن بوده با اهل بیت علیهم السلام، و خب گفتیم که امراء هم دوست دارند که عقیده جبری باشد دیگه، عقیده جبری باشد آزاد باشند در جباریت خودشان، میگن خدا مارا اینجور ساخته باید اینجور باشیم دیگه، به هر حال او می‌خواست تائید هم بگیره از علماء زمان خودش که عقیده جبر، قضا و قدر چه جوریه ؟ بعد او نوشت به چهار نفر از علمای زمان خودش یکی حسن بصری بود یکی عمروابن عبید بود یکی واصل ابن عطاء بود و یکی عامر شعبی اینها همه منحرف از اهل بیت­اند اعتقادی به اهل بیت ندارند مثل امیرشان، حجاج هم منحرف بود اینها هم منحرف بودند ولی در عین حال به قدری آفتاب درخشنده مقام ولایت امیر علیه الصلاه و السلام بارز هست چشم آنها را خیره کرده، نتوانسته­اند حرفی مخالف او گفته باشند. او نوشت به اینها که شما بنویسید هر کدامتان راجع به مساله قضا و قدر، کلامی که بهترین کلام باشه به شما رسیده برای من بنویسید که قضا و قدر خدا چه جوریه؟ جبره ، اختیاره چه جوریه؟ اونها نوشتند و هرکدام از نوشته دیگری بی­خبر بودند بی­خبر از همدیگه می­نوشتند، حسن بصری اینم از اون افرادی بوده که جو فروش گندم نما بوده، آدمی زاهدنما بوده، اصلاً معروفه که حتی از زهاد ثمانیه به حساب آمده، هشت نفر در تاریخ به زهد و بی­اعتنایی به دنیا معروف­اند این حسن بصری در نظر آنها نه در نظر ما که شیعه هستیم در نظر دیگران از زهاد ثمانیه به حساب می­ یاد میگن بس که آدم متظاهری بوده و خیلی زاهدنما بوده و خبثش در باطن بوده، او را مردم نمی­شناختند که حتی در جنگ جمل وقتی حضرت امیرعلیه‌السلام خب غالب شد و بر آن اصحاب جمل که عایشه بوجود آورده بود خیلی هم کشته شدند، فردای آن روز بود امام رد می­شد از راهی، دید حسن بصری نشسته وضو می­گیره فرمود که حسن وضوی شاداب بگیر! اما اسراف نکن، یعنی آب زیاد می­ریزی، او هم با کمال وقاحت گفت یا امیرالمومنین دیروز جمعیتی را کشتی که اونها وضوی شاداب می­گرفتند چطور ریختن خونشان اسراف نبود؟ چند قطره آب که من می­ریزم اسرافه! بعد فرمود که به نظر تو اونها حق بودند که مقابل من؟ گفت: بله، من یقین داشتم طرفداری از ام­المومنین حق است و تخلف از او باطله. فرمود پس چرا نیامدی بروی در صف آنها با من بجنگی؟ اگر حق بود با اونها چرا نیامدی؟ گفت که بله من غسل کردم و مطمئن بودم که تخلف از ام المومنین گناه هست و کفره و طرفداری از او واجبه غسل کردم ورود(30:23)برخودم پاشاندم که بیام شهید بشوم اما بعد، بین راه صدایی به گوشم خورد که گفت: نرو! قاتل و مقتول همه در آتش­اند، قاتل و مقتول همه در آتش­اند! این بود برگشتم، دوباره روز دوم، باز هم غسل کردم باز کفن پوشیدم، بیام با شما بجنگم بهشت بروم ...

قاتل و مقتول هر دو در آتش­اند، این بود نیامدم، فرمود فهمیدی او کی بود؟ اون ندا؟ گفت خیر. اون برادرته ابلیس بود، شیطان بود، و راست هم گفته، تو اون جمعیت قاتل و مقتول تو آتش­اند، اون جمعیت چه کشنده و چه کشته شده در آتش­اند، او بود تو را نگذاشت بیای، حالا میخواد بگه چرا نگذاشت بیاد، خب می­آمد کشته می­شد، جهنم می­رفت دیگه. ولی خب او خیلی احتیاج داشت به حسن بصری، اگرخودش می­رفت یک نفری جهنم می­رفت بماند جمعیتی را به جهنم بکشه و لذا به درد شیطان می­خورد. این حربه شیطانی بود او را زنده نگه بدارد بماند با این افکار منافقانه­اش، جمعیت­ها را جهنمی کند به نفع شیطانه این بود که نگذاشت که بیاد، به هر حال این مرد منافقی بود و خیلی هم اظهار تو مردم اظهار علاقه می­کرد. امام رو منبر همان در بصره مشغول صحبت بود دیدم او نشسته در وسط مجلس و قلمی به دست دارد و می­نویسد از همان بالا فرمود ما تصنع یا حسن؟ چه می­کنی؟ گفت: که آقا کلمات شما را می­نویسیم، به آیندگان بسپاریم امام با کمال صراحت فرمود: «  آمَا**اَنّ لِکُّلِ قَوٍم سَامِرِیًّا،** وَ**هَذَا سَامِرِّیُ هَذِهِ الُاُمَّهِ،** »[[24]](#footnote-24) مردم بدانید هر جمعیتی یه سامری دارد که مردم را به گوساله­پرستی وادار می­کند در میان این امت، این سامری امّته. حالا این آدم از زهّاد ثمانیه است با این کیفیت در عین حال وقتی حجاج به او نوشت که در باب قضا و قدر چه شنیده­ای برای ما بنویس او نوشت که بهترین کلام در این زمینه کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که فرموده*«* أَ تَظُنُّ أَنَّ الَّذِی نَهَاک دَهَاک؟ وَ إِنَّمَا دَهَاک أَسْفَلُک وَ أَعْلَاک وَ اللَّهُ بَرِی‏ءٌ مِنْ ذَلِک *»[[25]](#footnote-25)* او فرموده که تو گمان می­کنی اون کس که تو را از گناه بازداشته همان کس تو را به گناه واداشته؟ نه، اونی که تو را به گناه واداشته شهوت بالا و پائینته شهوت شکم و پائین تر از شکم، این تو را به گناه واداشته « وَ اللَّهُ بَرِی‏ءٌ مِنْ ذَلِک» خداوند منزه از اینه که کسی را از گناه باز دارد در عین حال او را به گناه وا دارد. *«* أَ تَظُنُّ أَنَّ الَّذِی نَهَاک دَهَاک؟ وَ إِنَّمَا دَهَاک أَسْفَلُک وَ أَعْلَاک وَ اللَّهُ بَرِی‏ءٌ مِنْ ذَلِک *»*. اون دیگری عمرو بن عبید، او هم بی­خبر بود از اینکه حالا حسن چیزی نوشته، او هم نوشت که به نظر من بهترین کلام در این مساله، کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که فرموده:« *لَوْ کانَ الزُّورُ* فِی *الْاصْلِ* مَحْتُوماً لکان الْمُزَوِّرُ فِی الْقِصاصِ مَظلُوماً»[[26]](#footnote-26) اگر بنا بشود که آدمکش و انسان گنهکار به اراده خدا به اراده حتمی خدا آدم کشته خب، بنابراین قصاص او ظلم است. اگر بنا بود خدا کشته باشه نه او پس قصاص او ظلم است. گناه را نعوذ بالله خدا کرده باشد و قصاص را بشر برده باشه. این هم او نوشته، اون سومی واصل ابن عطاء او هم نوشت او باز بی­خبر از نوشته اینها، نوشت که بهترین کلام در این زمینه کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است او گفته «أَ یدُلُّک عَلَى الطَّرِیقِ وَ یأْخُذُ عَلَیک الْمَضِیقَ؟ »[[27]](#footnote-27)آیا این درسته کسی تو را به راهی بیفکند بعد راه را بر تو ببندد که چرا آمدی. آیا این درسته انسان حکیم اینکار می­کند کسی را به راهی وادارد بعد راه را برش ببندد که چرا آمدی؟ یعنی خدا اینکار نمی­کنه که آدمی را به گناه وادارد در عین حال بزندش که چرا گناه کردی؟ اون چهارمی عامر شعبی او هم نوشت به حجاج بهترین کلام در این باب کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که فرمود: «کلُّ مَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْهُ فَهُوَ مِنْک وَ کلُّ مَا حَمِدْتَ اللَّهَ تَعَالَى فَهُوَ مِنْهُ»[[28]](#footnote-28) هر کاری که انجام دادی خودت پشیمان شدی. از خدا استغفار کردی بدان کار تو است، چون کار خودت بوده، استغفار می­کنی دیگه، اگر کار خودت نبود که استغفار نمی­کردی، گناه که می­کنی پشیمان می­شی میگی خدا مرا بیامرز معلوم می­شه من کردم دیگه، اما اونچه را که در مقابلش خدا را حمد می­کنی بدان از اوست. نعمت­هایی که داری از اوست. خدا را حمد می­کنی اون کار از اوست اونی که استغفار می­کنی از خودت. این چهار مطلب رسید به حجاج، او وقتی مطالعه کرد گفت که این جواب­ها را از سرچشمه صاف علم گرفته­اند، او هم می­داند، این مال خودشان نیست یعنی با همه اون انحرافی که داشتند از امام علی علیه الصلاه و السلام در عین حال در مقابل نور درخشنده او خاضع بودند که مقصود این مساله عقلیه که نمی­شود بگیم خدا جبر کرده انسان به گناه رو در عین حال هم عذابش می­کنه. وجدانیه. اختیار برای آدم وجدانه برهان نمی­خواد اصلاً بعضی مطالب را باید عقل فکر کند و برهان پیدا کنه براش، بعضی مطالب نه، یافت انسانه اصلا برهان نمی­خواد گرسنگی برای ما وجدانیه می­فهمه گرسنه شدم دیگه، این برهان نمی­خواد که به چه دلیل تو گرسنه­ای؟ خودم می­یابم گرسنه­ام دیگه، بچه نوزاد گرسنگی را می­یابد و داد می­زنه عقل نداره که با عقل برهان اقامه کنه که من گرسنه­ام، گرسنگی را طفل نوزاد می­یابد تشنگی را می­یابد ما هم می­یابیم گرسنگی و تشنگی را اختیار همینه ما می­یابیم که مختاریم، اصلاً نمی­خواهد برهان اقامه کنیم، نوبت به عقل نمی­رسه من خودم می­یابم که مختارم من حالا اینجا می­یابم که با اختیار حرف می­زنم نخوام سکوت می­کنم شما هم می­یابید با اختیار نشسته­اید، بخواهید بر می­خیزید اختیار همینه وجدانیه و لذا شیخ الرئیس یه حرفی داره می­گوید که اگر کسی در مقابل این امر وجدانی پافشاری کند منکر بشود بگه خیر من اختیار ندارم جبر دارم آخرین جواب شفابخش را به او بدهید آخرین جواب چیه؟ تو سرش بزنید اگرگفت چرا می­زنید؟ بگو من نمی­زنم خدا می­زند، نظام علی و معلولی جبراً ایجاب زدن کرده او می­زند من نمی­زنم من آستین­ام دست او از آستین من بیرون آمده، او می­زند، بخور و دم نزن، اگر منکر شد تو سرش بزن، اگر اعتراض کرد بگو من نمی­زنم به عقیده‌ی خودت دیگه تو می­گی من جبریه خب منم مجبورم پس اجبار دارم در زدن تو. مثنوی این قصه را آورده اونجا،

اون یکی بر رفت بالای درخت می­فشاند اون میوه را از شاخه سخت[[29]](#footnote-29)

یه کسی جبری مسلک بود رفت تو باغ و تو باغ مردم، بالای درخت رفت بنا کرد میوه­ها را از بالا چیدن، می­چید و می­خورد با کمال حرص و ولع،

صاحب باغ آمد و گفت ای دنی از خدا شرمت بگو چه می­کنی؟[[30]](#footnote-30)

گفت چه میکنی بالای درخت مردم باغ مردم، گفت که من و تو که نداره که

از باغ خدا، بنده خدا، می­­خورد خرما که حق کردش عطا[[31]](#footnote-31)

گفت: باغ مال خدا، درخت مال خدا، خرما مال خدا، این دست مال خدا، این دهان مال خدا، دندان مال خدا، خب دست خدا با دهان و زبان خدا داره خرمای خدا رو می­خوره دیگه، درباره خدا می­خوای اعتراض کنی!لا اله الا الله و**لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** دیگه. با خدا که نمی­شه جنگید که. گفت عجب! مطلب اینه صدا زد اون نوکرش رو اون طنابی آورد و دو نفری گرفتند این آدم را بستند به درخت یه چماق محکمی به دست گرفت بنا کرد زدن، بر سر و کله او می­کوبید.

پس ببستش سخت اون دم بر درخت می­زدش بر پشت و پهلو چوب سخت،[[32]](#footnote-32)

خب بنا کرد زدن، اون فریاد کشید گفت:

آخر از خدا شرمی بدار! می­کشی این بی­گنه را زار زار،[[33]](#footnote-33)

او گفت: که نه من و تو نداره که خب این چوب مال خدا، دست هم مال خدا، پشت هم مال خدا،

بنده خدا با دست خدا با چوب خدا می­زند بر پشت دیگر بنده­اش.[[34]](#footnote-34)

گفت:

بله چوب حق و دست حق و پشت حق، من غلام و آلت فرمان حق،[[35]](#footnote-35)

با خدا داری می­جنگی؟ خب خدا داره می­زنه دست خدا و چوب خدا پشت خدا دیگه، لا إله إلا الله، ولا حول ولا قوة إلا بالله دیگه، نمی­شه گفت. بعد گفت:

توبه کردم از جبر ای عیار اختیار است اختیار است اختیار.[[36]](#footnote-36)

خب ببخشید توبه کردم، نه بابا من خودم با اختیار آمدم بالای درخت رفتم با اختیار می­خورم تو هم داری با اختیار چوب می­زنی، پس وجدانیه.

می­دانیم مامون تو خلفای عباسی عالم بود درسخوانده بود غیر سایر خلفا بود و مجالس مناظره علمی زیاد تشکیل می­داد از علما و دانشمندان زیاد در مجلسش بودند. یه روزی که بودند اکثر و جبری­ها هم بودند اختیاری­ها بودند ابوعطائیه از آن جبری مسلک­‌ها بود در حضور مامون، بعد از او استیذان[[37]](#footnote-37) کرد اجازه خواست گفت یا امیرالمومنین به من اجازه می­دهی با ثماوه که از عدلیه بود از امامیه بود که با او مناظره کنم که او قائل بود مثلاً به جبر او قائل به اختیار بود. گفت بسیار خب، مناظره کن، و او دستش را بالا و پائین آورد این ابوعطائیه گفت که بگو که این دست رو کی حرکت داد؟ منظورش این بود بگه خدا مثلاً خدا فاعل این دسته دیگه او هم گفت که فرزند زن زناکار، این خیلی بدش آمد از این یک فحش بود دیگه، ناراحت شد و بعد گفت یا امیرالمومنین شاهد باش در حضورت به من فحش داده، مادر مرا متهم به زنا کرده، او هم گفت امیر، خودت شاهد باش که همین الان از عقیده خودش دست برداشت برای اینکه به عقیده او جبریه یعنی حرکت دهنده دست به قول او خداست دیگه، خب منم گفتم زناکار، فرزند زن زناکار، خدا که مادر نداره که فحش داده باشم خدا را اگر به نظر خودش، خودش فاعل حرکت نیست چرا بدش آمده؟ این که از دشنام من بدش آمده معلوم می­شه خودش رو فاعل این کار می­دونه دیگه. پس حرکت دهنده دست، خودش بوده، و لذا وجداناً از فحش من بدش آمده، و اگر وجداناً خدا را فاعل این حرکت می­داند خب مادر نداره که بگیم فرزند زن زناکاره پس معلوم می­شه خودش را فاعل حرکت میدونه و لذا با همین حرف، شکست خورده از مجلس او بیرون رفت. حالا آیه را می­خوانیم می­فرماید «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» [[38]](#footnote-38) مردم کافر اینجور می­گویند می­گن اگر ما اگه خدا خواسته بود ما مشرک نمی­شدیم چون خدا خواسته ما مشرکت شدیم. « وَلَا آبَاؤُنَا » نه خودمان نه آبائمان. اگر ما خودمان مشرک‌ایم یا پدرانمان مشرک­اند خدا خواسته،شما که حالا میگین من اگه گناه میکنم اون یکی گناه(12:37) خب خدا خواسته دیگه، مرا اینجور ساخته «وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ»[[39]](#footnote-39) و همینجور اگر ما تحریم می­کنیم پیش خودمان عناوینی را احکامی را ولی خدا ما را اینجور ساخته نمی­تونیم نکنیم نمی­توانیم مشرک نباشیم نمی­توانیم که مشَرّع نباشیم خدا فرمود: « كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ »[[40]](#footnote-40)، بله اینها منحصر این حرف منحصر به اینها ‌نیست همیشه در هر زمانی بوده­اند کسانی که از این حرفها زده­اند برای اینکه خودشان را خلاص کنند از زیر بار مسئولیت، گناهکار خودشان ندانند به خدا نسبت داده­اند گفتند خدا اینجور خواسته که ما گناهکار باشیم « كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا »[[41]](#footnote-41)اینقدر در وادی گناه با همین عقیده فاسد پیش رفتند تا اینکه طعم کیفر ما را چشیدند.« قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ» [[42]](#footnote-42)خو از اینها بپرس شما در این عقیده یک دلیل قاطع علمی دارید؟ خب انسان در هر مطلبی باید دلیل داشته باشه یا دلیل علمی عقلی یا دلیل وحیی، آیا برهان عقلی و علمی قائم بر اینکه مجبور هستی یا خدا خواسته به این کیفیت، «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ »[[43]](#footnote-43)اگر شما علمی دارید «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا» [[44]](#footnote-44) دارید که برهان علمی که ارائه کنید به ما «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» شما هم مسیرتان ظنه پیش خودتان همه­اش گمان می­کنید احتمال ­می­دهید دنبال احتمالتان می­روید. و الا برهان عقلی و علمی که ندارید شما، وجدانیات را منکرید. منی که دارم اختیاراً کار انجام می­دهم، منکرید. می­گید خدا خواسته که من گنهکار باشم این ظن شماست، «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ » ظن و گمان را، ظن هم « إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا »[[45]](#footnote-45) چیزی از حق به دست انسان نمی­دهد گمان «وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»[[46]](#footnote-46) شماها حرفتان فقط خرص و تخمینه. تخمین و دروغ، فقط دروغ نسبت دروغ به خدا دادن کار شماست اما « قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ »[[47]](#footnote-47) ولی خداوند حجت بالغه دارد حجه، دلیل، بالغ یعنی رسا، خداوند دلیل قاطع رسا دارد که هر انسان منصفی رو به مقصد می­رساند حجت خدا چیه؟ عقل و وحی، هم عقل به انسان داده، عقل آدم می­گوید نمی­شود حکیمی، کسی را وادار به گناه بکند، بعد عذابش کند عقل حاکم به اینه وحی هم که داریم، قرآن فرموده که شما جزاءً بما کانوا یعملون اونچه انجام داده­اند کیفر اعمال خود را می­برند یعنی هر کسی عمل خود دارد «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ »[[48]](#footnote-48)امام کاظم (ع) به نقل مرحوم کلینی در کافی فرمود

إنَّ  لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ خداوند دو حجت بر مردم دارد ظَاهِرَةً، بَاطِنَةً، فَأمّا الظّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ **وَ** الاَنْبِیاءُ **وَ** الاَئِمَّةُ **وَ** أَمَّا الْباطِنَةُ فَالْعُقُولُ[[49]](#footnote-49)حجت ظاهری پیغمبرانند وحی آورده­اند حجت باطنی عقل آدمه عقل از درون انسان، ندا می­کند قوی هست کسی، کسی را به کار بد وا دارد و بعد او را عذابش کند. وحی هم که آمده. باز در روایتی داریم که

از امام صادق (ع) کسی سوال کرد حجت بالغه چیه؟ فرمود: روز قیامت خداوند بنده­اش را می­آورد« **یقُولُ عَبْدِی** الا **عَلِمْتَ»** [[50]](#footnote-50) آیا ندانستی احکام ما را؟، قانونی که آورده بودیم، آگاه نشدی؟ روز قیامت، اگه بگه که چرا عالم شدم می­گن خب پس چرا عمل نکردی، «**أَفَلا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ»[[51]](#footnote-51)** چرا به اونی که دانستی عمل نکردی، تو که می­دانستی! اگر بگه خیر جاهل بودم به گوشم نخورده بود می­گن که خب  «أَفَلا تَعَلَّمْتَ‌ حَتَّي تَعمَل» [[52]](#footnote-52)چرا نرفتی یاد بگیری! خود این یاد نگرفتن گناه بزرگیه. حالا بعضیا خیال می­کنند که حالا نمی­­ریم مجلس و مسجد و نمی­شنویم آزادیم دیگه، غافل از اینکه روز قیامت چوبشان می­زنند چرا نرفتی یاد بگیری! اون کس که یاد نگرفته عقاب دارد چرا یاد نگرفتی، اونی که یاد گرفته و عمل نکرده، می­گن: چرا عمل نکردی؟ چرا به اونچه می­دانستی عامل نشدی؟ پس به هر حال ما روز قیامت پیش خدا، مسئولیت داریم یک عده­ای بخاطر اینکه نتوانستند نرفتند بفهمند عده­ای هم نخواستند که عمل کنند « قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» [[53]](#footnote-53) « بگو براي خدا دليل رسا (و قاطع) است (بطوري كه بهانه‏ اي براي هيچكس باقي نمي‏گذارد) اما اگر او بخواهد همه شما را (از طريق اجبار) هدايت مي‏كند (ولي چون هدايت اجباري بيثمر است اين كار را نمي‏كند)  »بله اگر خدا می­خواست همه شما را اجباراً به راه راست می­آورد اجباراً می­توانست اما نمی­کنه این کار را، همان خدایی که زنبور عسل را جوری ساخته است که نتواند عسل نسازد و نتواند خانه غیر مسدس بسازد. می­توانست شما را هم یه جوری بسازد که تا زبان شما بخواد دروغ بگه زبان لال بشه می­توانست دیگه، می­توانست چشم را جوری بسازد تا بخواهد کج نگاه کند کور بشه، میشد جوری بسازد نتوانید شما دروغ بگید نتوانست نگاه بد کنید! اما اینکه ارزش نداشت این که انسان نبود انسان فاعل مختار مظهر خداست خدا در عالم کبیر فاعل مختار است انسان را مظهر خودش قرار داده در عالم خودش فاعل مختار باشه این شرف انسان در همینه که مظهر اختیار خداست خدا فاعل مختار در عالم کبیر است انسان هم فاعل مختار در عالم صغیر است در عالم خودش فاعل مختاره ولو شائ لهداکم اجمعین اگر او می­خواست همه شما را اجباراً به راه راست می­آورد، اما نه، گفته سر دو راهی می­نشانم انسان همینه! « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورً »[[54]](#footnote-54). « ما راه را به او نشان داديم، خواه شاكر باشد (و پذيرا گردد) يا كفران كند.  »انسان شرفش در همینه سر دو راهی بنشانند او را و راه نشانش بدهند این راه جهنم، این راه بهشته این هم عقل است و شعور است و اراده و اختیار. این هم وحی است و قرآن است و انبیاء و رسل دیگه. ما فراهم کردیم راه نشان دادیم « إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورً » [[55]](#footnote-55)ممکنه شاکر بشود سر از بهشت درآورد و ممکن است کافر بشود سر از جهنم در بیاورد. این هم تا اینجا، آیات شریفه، خب این آیه ای که آقا فرمودند بسیار تکان دهنده است « يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ »[[56]](#footnote-56) یک روزی خواهد آمد که اون کسانی که از این دنیا نور برده­اند اونها با نور خودشان حرکت می­کنند در این دنیا برده­اند و منورند اون روز عده­ای خواهند گفت « يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ»[[57]](#footnote-57)

آن روز گدایی نور می­کنند عده­ای که ندارند در ظلمتاند به اونهایی که نور دارند خواهش می­کنند که شما مهلت بدید ما به شما برسیم از آن نور شما استفاده کنیم چون دیده بودند در دنیا تو شب­های تاریک سابق اینجور بود یکی چراغ داشت جلو می­رفت اون یکی دنبال چراغ نداشت تقاضا میکرد آقا یه قدری بایستید من بیام از چراغ شما استفاده کنم خیال می­کنند در آخرت همین جوره در دنیا می­شه آدم از نور دیگری استفاده کند در آخرت نمی­شه هرکسی از نور خودش باید بهره بگیره و لذا آن روز فریادشان بلند می­شه « انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ » منتظر بمانید مهلت بدید به شما برسیم از نورتان استفاده کنیم « قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا »[[58]](#footnote-58) جواب می‌شود می­شنوند که به دنیا برگردید اگه می­توانید، برگردید از اونجا نور بیاورید. اینکه ما داریم از دنیا آورده­ایم اینجا به کسی چیزی نمی­دهند، نه اونجا عقرب هست نه نور هست به کسی چی نمی­دند. اون که می­برد هم نور از اینجا می­برد هم عقربش هم از اینجا می­بره از اینجا آورده­ایم شمام برگردید. بعد اونوقت « فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ »[[59]](#footnote-59) دیوار کشیده می­شه اونطرف بدبخت­ها ناله­ها دارند، زوزه­ها می­کشند این طرف خوشبخت­ها غرق در تنعم­اند. از پشت دیوار صدا می­زنند بابا ما که در دنیا با شما بودیم که « أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ »[[60]](#footnote-60) مگه با شما نبودیم همسایه بودیم که با همدیگه، تو یه خانه بودیم، شما بالا بودید ما پائین بودیم مثلاً تو یک مسجد بودیم تو یک جلسه بودیم چطور شد شما آنطرف دیوار هستید و غرق در نعمت ما اینطرف دیوار غرق در غذاب، « يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى »[[61]](#footnote-61) چرا با هم بودیم « وَلَكِنَّكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ أَنْفُسَكُمْ»[[62]](#footnote-62)  بله شماها خودتان را گول زدید هی گفتید از کجا چنین باشه، دمی را خوش است مثلاً. هی رفتید دنبال لحظات زودگذر حالا فعلاً که نقد است ما دنیای نقد را می­گیریم حالا فعلاً از بهشت نسیه چه خبر مثلاً . بله شما اینجور بودید و  «وَغَرَّتْكُمُ »[[63]](#footnote-63)شما را حیات دنیا، زندگی دنیا گولتان زد« وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُور»ُ[[64]](#footnote-64) حتی شیطان فریبنده آمد از راه خدا و اولیاء گولتان زد گفت خدا کریمه بابا، خیلی غصه نخور، خدا کریمه خدا رحیمه علی علیه السلام شفیعه امام حسین علیه السلام شفیعه. از همین راه شما رو گول زدند، نگذاشت که شما رو به راه بروید و نور بگیرید و حالا «مَأْوَاكُمُ النَّارُ» [[65]](#footnote-65)حالا فعلاً جایگاه شما آتشه دیگه، پناه بر خدا می­بریم چون قرآن دیگه حق را بیان می­کند واقعیت بیان می­کند دیگه، نکند انسان به همین کیفیت با غرور شیطانی زندگی کند و عاقبت با جان سیاه و آلوده از این دنیا برود. پناه بر خدا می­بریم همیشه دست توسل به دامن اهل بیت علیهم السلام داریم که از آنها مدد می­گیریم امام سیدالشهداء علیه السلام دیگه بزرگ پناهگاه ماست ما چشم ما خیلی چشم امید ما به کف لطف و عنایت حسین علیه السلام است مصباح الهدا سفینه النجاته ولی به شرط اینکه یک کاری کنیم که از ما رو برگردان نباشند فرمودند ما یه کاری کنیم بتوانیم شما را شفاعت کنیم دیگه یک جوری صورت انسانی بیاورید در آن عالم بتوانیم از انسانها شفاعت کنیم پناه بر خدا می­بریم. صل الله علیک یا مولانا یا اباعبدالله الحسین و صل الله علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک و صل الله علیک یا اهل بیتک و اصحابک و انصارک. به حرمت امام حسین خدایا ما را بیامرز توفیق منور شدن به نور قرآن به ما عنایت بفرما. قلب­های ما را با نور معرفت و محبت به اهل بیت روشن­تر بگردان. حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما.

1. سوره انعام – آیه 148 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره زمر – آیه 38 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره زخرف – آیه 9 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره نازعات – آیه 24 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره زخرف – آیه 51 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره قصص – آیه 38 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره جاثیه – آیه 23 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره نازعات- آیه 24 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره طه – آیه 50 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره عنکبوت، آیه61 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره اعراف – آیه 54 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره اعراف – آیه 54 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره فاطر – آیه 3 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره فاطر- آیه 3 [↑](#footnote-ref-14)
15. .سوره آل عمران، آیه18 [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره غافر – آیه 62 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره بفره.آیه258 [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره مائده – آیه 103 [↑](#footnote-ref-18)
19. .ممنوعیت استفاده از آن.(مربوط به عصر جاهلی) [↑](#footnote-ref-19)
20. . سوره مائده – آیه 103 [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره مائده – آیه 103 [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره انعام – آیه 148 [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره تکویر- آیه 29 [↑](#footnote-ref-23)
24. .بحار الانوار، جلد42،ص 142 [↑](#footnote-ref-24)
25. . بحار النوار، جلد5، ص59 [↑](#footnote-ref-25)
26. . همان [↑](#footnote-ref-26)
27. . بحارالنوار، جلد5، ص 59 [↑](#footnote-ref-27)
28. . همان [↑](#footnote-ref-28)
29. . مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش133 [↑](#footnote-ref-29)
30. .همان [↑](#footnote-ref-30)
31. .همان [↑](#footnote-ref-31)
32. . مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش133 [↑](#footnote-ref-32)
33. . همان [↑](#footnote-ref-33)
34. . همان [↑](#footnote-ref-34)
35. . همان [↑](#footnote-ref-35)
36. . همان [↑](#footnote-ref-36)
37. . اجازه خولستن. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره انعام – آیه 148 [↑](#footnote-ref-38)
39. . سوره انعام. آیه 148. [↑](#footnote-ref-39)
40. . همان [↑](#footnote-ref-40)
41. . همان [↑](#footnote-ref-41)
42. . همان [↑](#footnote-ref-42)
43. .سوره انعام آیه 148 [↑](#footnote-ref-43)
44. .همان [↑](#footnote-ref-44)
45. .سوره یونس،آیه36 [↑](#footnote-ref-45)
46. .همان [↑](#footnote-ref-46)
47. . سوره انعام، آیه149 [↑](#footnote-ref-47)
48. .همان [↑](#footnote-ref-48)
49. .بحار الانوار، جلد75، ص300. [↑](#footnote-ref-49)
50. .الآمال،شیخ طوسی،جلدیک،ص300 [↑](#footnote-ref-50)
51. .همان [↑](#footnote-ref-51)
52. . همان [↑](#footnote-ref-52)
53. .سوره انعام آیه 149 [↑](#footnote-ref-53)
54. .سوره انسان آیه3 [↑](#footnote-ref-54)
55. .همان [↑](#footnote-ref-55)
56. . سوره حدید، آیه 12 [↑](#footnote-ref-56)
57. . سوره حدید، آیه13 [↑](#footnote-ref-57)
58. . همان [↑](#footnote-ref-58)
59. . حدید.آیه13. [↑](#footnote-ref-59)
60. . سوره حدید، آیه14 [↑](#footnote-ref-60)
61. . همان [↑](#footnote-ref-61)
62. . همان [↑](#footnote-ref-62)
63. . همان [↑](#footnote-ref-63)
64. . همان [↑](#footnote-ref-64)
65. .سوره حدید، آیه 15 [↑](#footnote-ref-65)